



در ترجمه های قرآن خطاهایی

سید محمد رضا صفوی

مقدمه

ترجمه قرآن از جمله تلاش های مبارک پژوهشگران قرآنی است که بی گمان مصداق ابلاغ پیام های الهی و دعوت به سوی خدا و توحید ناب است که خداوند فرموده است: **الَّذِينَ يَلْمُزُونَ رَسُولَ اللَّهِ (احزاب، ۳۳/۳۹) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَّمَنِ اتَّبَعْنِي (يوسف، ۱۲/۱۰۸) و** در این نیز تردیدی نیست که ترجمه قرآن کریم کاری بس دشوار و طاقت فرساست و در عین اینکه سرورآفرین و مایه فخر و مباهات است خالی از نگرانی و دلهره نیست زیرا خدای فرموده است: **أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (یونس، ۱۰/۶۸) لذا مترجمان را سزد که تمام شرایط لازم در ترجمه قرآن را در خود بیابند و تمام همت و توان خویش را به کار بندند و کم ترین کوتاهی و مسامحه را روا نشمرند ولی از آن رو که توان بشر محدود است، به رغم تلاش و همت به کار رفته در ترجمه ها باز لغزش هایی به چشم می خورد، که ناقدان تیز بین لغزش های بسیاری را گوشزد کرده اند ولی همه مترجمان بر این باورند که تا رسیدن به ترجمه ای بی لغزش فاصله است. لذا می طلبد که نقد و بررسی ترجمه ها همچنان ادامه یابد تا این فاصله هر چه کم تر شود تا شاید زمانی این هدف دور دست تأمین گردد و ترجمه هایی بدون خطا و لغزش ارائه گردد.**

ما نیز در این نوشتار برآنیم که اشاره ای به خطاها و لغزش ها داشته باشیم، باشد که در رسیدن به این هدف مقدس شریک شویم. در این نقد و بررسی بیشترین نگرش:

۱. به لغزش هایی است که فراگیرتر است و کم تر ناقدان بدان توجه داده اند.
۲. سیر مباحث از سهل به نیم سهل تا موارد مشکل است.
۳. ترجمه هایی که در این دوران رواج بیشتری دارند مورد توجه قرار گرفته اند.
۴. سعی بر آن بود که لغزش هایی مطرح شود که در بیان آنها قواعد کلی استنتاج گردد و دست

مایه برای یافتن موارد مشابه باشد .

۵. از آن رو که مبنای ترجمه هر آیه ، تفسیر آن است چه بسا به تفسیر برخی از آیات نیز اشاره

شود .

صحت و دقت ترجمه و تفسیر قرآن در گرو اموری چند است که از مهم ترین آنهاست :

۱. شناخت دقیق معنای واژگان قرآنی .

۲. آشنایی کامل به ادبیات عرب از صرف و نحو و معانی و بیان .

۳. توجه به محاورات عقلایی .

۴. توجه به ساختار و سیاق جملات در آیات قرآنی .

۵. در خصوص ترجمه ، آشنایی با ادبیات و شناخت واژگان زبان مقصد .

بسیاری از لغزش ها در تفسیر قرآن و ترجمه آیات الهی برخاسته از عدم آگاهی کامل از موارد

یاد شده یا کوتاهی در رعایت آنهاست . و چه بسا لغزش ها برخاسته از سهوها و غفلت هاست .

مواردی از غفلت

۱. آنگاه که مترجم در ترجمه آیه ۶ سوره تغابن : فقالوا أیشر یهدوننا ، واژه «بشر» را مفرد و فعل

«یهدون» را نیز مفرد معنا می کند و می نویسد «گفتند : آیا بشری ما را هدایت می کند»^۱ یا «گفتند : آیا بشری ما را راهنمایی می کند»^۲ قطعاً از روی غفلت است .

۲. و اگر در ترجمه آیه ۱۰ سوره لقمان : خلق السموات بغير عمد ترونها ، نوشته شده

است : «(او) آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید»^۳ در این آیه «عمد» که جمع «عمود»

است مفرد ترجمه شده ، که بی گمان از سر غفلت بوده زیرا در همان ترجمه در آیه ۲ سوره رعد : الله

الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ، آمده است : «خدا همان کسی است که آسمان ها را بدون

ستون هایی که برای شما دیدنی باشد برافراشت»

۳. و اگر مترجمی در ترجمه آیه : قل من ینجیکم من ظلمت البر و البحر تدعونہ ، تضرعاً و

خفیه ، (انعام ، ۶۳/۶) می نویسد : «بگوچه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رها کند در

حالی که او را به لابه و بیم می خوانید»^۴ از سر غفلت ، «خفیه» را که به معنای «پنهانی» است از

«خوف / ترسیدن» پنداشته و به بیم ترجمه کرده است ، زیرا همان مترجم در آیه ۵۵ سوره اعراف : ادعوا

ربکم تضرعاً و خفیه ، می نویسد : «پروردگارتان را به لابه و نهانی بخوانید» در اینجا مترجم به واژه

«خفیه» توجه بیشتری کرده و آن را درست ترجمه نموده است .

۴. و اگر مترجمی در ترجمه آیه : و لیس بضارهم شیئاً الا باذن الله (مجادله ، ۵۸/۱۰) می نویسد : «در

حالی که جز به رخصت خدا، هیچ چیز زیان رسان به آنان نیست»^۵ از سر غفلت است که «شیئاً» را اسم «لیس» شمرده، در حالی که اسم «لیس» ضمیری است که به «شیطان» در جمله قبل «انما النجوى من الشيطان» باز می‌گردد و «شیئاً» مفعول به یا مفعول مطلق برای «ضارهم» است. بر این اساس مفاد آیه چنین می‌شود: «در حالی که شیطان جز به رخصت خداوند اندک زیانی به آنان نمی‌رساند.»

در این مقال به این گونه لغزش‌ها که گمان می‌رود غفلتاً و از سر سهو صورت گرفته باشد نمی‌پردازیم بلکه خطاهایی مورد بررسی قرار می‌گیرد که دقت و تأملی را می‌طلبد.

۱. الحمدلله

جمله «الحمدلله» دو احتمال را برمی‌تابد: ۱. جمله انشایی ۲. جمله خبری. مانند «بعت» و «اشتریت» که گاهی در مقام انشای خرید و فروش به کار می‌رود یعنی گوینده با همین الفاظ خرید و فروش را به وجود می‌آورد و گاهی به وسیله آن از خرید و فروش انجام شده گزارش می‌دهد.

جمله «الحمدلله» نیز به همین صورت است گاهی قصد گوینده اخبار و بیان این واقعیت است که ستایش از آن خداست و چه بسا او با همین کلام در مقام حمد و ثنای الهی برمی‌آید مانند وقتی که از جانب خدا، نعمتی به او رسد پس گوید: «الحمدلله» در اینجا خبر نمی‌دهد که ستایش از آن خداست بلکه با این سخنش خدای را سپاس می‌گوید و ستایش می‌کند.

جمله «الحمدلله» بیست و دو بار در قرآن آمده است و در همه جا به یک معنا نیست بلکه گاهی جمله اخباری است و چه بسا مراد از آن معنای انشایی باشد و در مواردی هر دو معنا محتمل است. ولی مترجمان معمولاً به این نکته توجه نداشته و ترجمه‌ای یکسان ارائه کرده‌اند.

«الحمدلله» در آیات ذیل ظهور در معنای انشایی دارد:

اعراف آیه ۴۳، ابراهیم آیه ۳۹، نمل آیه ۱۵.

و باید بدین گونه ترجمه شود «ستایش خدای را» که در فارسی گویای انشای حمد و ثناست نه «ستایش مخصوص خداوندی است»^۶ که در زبان فارسی گویای اخبار و گزارش است.

و در آیاتی مانند آیه ۱ سوره انعام و ۱۱۱ سوره اسراء حق آن بود که بدین صورت ترجمه می‌شد. «ستایش از آن خداست». یا «ستایش به تمامی از آن خداست» نه «سپاس خداوندی را که...»^۷ «و نه ستایش خدایی را که...»^۸

زیرا آیه سوم انعام از آن رو که در مقام استدلال بر توحید ربوبی است با اخبار از اینکه «همه ستایش‌ها از آن خداست» مناسب است علاوه بر این، جمله «ثم الذين كفروا...» که جمله‌ای خبری است به «الحمدلله» عطف شده و این خود نشانه آن است که جمله «الحمدلله» نیز خبری است.

و «الحمدلله» در آیه سوره اسراء نیز با توجه به سیاق و ساختار آیه، با جمله خبری سازگارتر

است. زیرا ستایش خدا به خاطر اینکه فرزندی اختیار نکرده یا او را شریکی نیست، مفهوم روشنی ندارد. و اگر خدای را بر فرض محال فرزند هم بود یا شریکی داشت جای آن بود که هم او و هم فرزند و شریک ستایش شوند که خود فرمود: **قل إن كان للرحمن ولد فانا أول العابدین**، «بگو: اگر برای خدای رحمان فرزندی باشد من نخستین پرستنده‌ام»

ولی خیر دادن از اینکه ستایش به تمامی از آن خداوند است و سپس توصیف خداوند به اینکه فرزندی ندارد و شریکی برای او نیست، بیان حقیقت همراه با دلیل آن است یعنی از این رو همه ستایش‌ها از آن خداست که او را فرزندی نیست تا در آفرینش نیکی‌ها همکار او باشد، تا در اعطای نعمت‌ها شریک او باشد، در نتیجه جز او شایسته حمد نیست.

تذکر:

ترجمه «الحمد لله» به (ستایش مخصوص خداوند است) چنانکه در برخی از ترجمه‌ها آمده است این مشکل را نیز دارد که از حرف «لام» در «لله» معنای حصر دانسته شده، در حالی که حرف «لام» معنای ملکیت را می‌رساند. و اگر از لام ملکیت به لام اختصاص تعبیر می‌شود در مواردی مانند «الحصیر للمسجد» یا «المنبر للخطیب» است و این غیر از معنای حصر است. بنابراین روا نیست لام ملکیت و اختصاص را به «مخصوص» و مانند آن که حاکی از حصر است ترجمه کرد.

۲. العالمین

«عالمین» جمع «عالم» به دو معنا آمده است.

۱. همه موجودات هستی و به اصطلاح ما سوی الله.

۲. انسان‌ها.

راغب در مفردات می‌نویسد: العالم عالمان، الکبیر و هو الفلک بما فیہ و الصغیر و هو الانسان. در قرآن نیز در هر دو معنا به کار رفته است. ولی در ترجمه‌ها معمولاً «جهانیان» ترجمه شده است در حالی که جهانیان در لغت فارسی یک معنا بیشتر ندارد و آن مردم جهان است یعنی جهانیان در فارسی به تمام هستی و ماسوی الله اطلاق نمی‌شود؛ در فرهنگ بزرگ سخن تألیف دکتر حسن انوری آمده است: «جهانیان: مردم جهان». بنابراین حق آن بود که مترجمان با توجه به قراین موجود در هر آیه درمی‌یافتند که اگر مراد از «عالمین» انسانهاست آن را به جهانیان برمی‌گردانند اما اگر مراد از آن همه هستی است معادل دیگری مانند «جهان‌ها» «عوالم هستی» را برمی‌گزیدند.

نمونه‌ای از آیاتی که «عالمین» در آنها به معنای مردمان است، عبارتند از: بقره آیه ۴۷ و ۱۲۲، آل عمران آیه ۳۳ و ۴۲، شعراء آیه ۱۶۵ و حجر آیه ۷۰.

و نمونه‌ای از آیاتی که در آنها «عالمین» به معنای تمام هستی است، عبارتند از: جائیه آیه

«عالمین» در این دو آیه و نظایر آن باید به «جهانها» یا «عواالم هستی» ترجمه شود در حالی که مترجمان به «جهانیان» معنا کرده اند.^۹
تذکر:

«عالمین» جمع «عالم» است و از نظر معنا هر دو حکایت از همه هستی یا همه انسان ها دارد با این تفاوت که «عالمین» ناظر به گروه ها و اصناف موجودات یا اصناف انسان هاست ولی «عالم» این معنا را بر نمی تابد.

۳. الذین

در إن الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم أم لم تنذرهم لایؤمنون (بقره، ۶/۲) و نظایر آن. نمونه هایی از ترجمه این آیه:

«بی گمان بر کافران برابر است چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی ایمان نمی آورند.» (گرمارودی)
«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند - چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی - برایشان یکسان است؛ (آنها) نخواهند گروید» (فولادوند)

«کسانی که کافر شدند برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.» (مکارم شیرازی)

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند بر آنان یکسان است که هشدارشان بدهی یا هشدارشان ندهی ایمان نمی آورند.» (رضایی اصفهانی و همکاران)

بر اساس ترجمه های فوق دو اشکال اساسی متوجه آیه شده است.

۱. اگر اذار پیامبر برای کافران سودمند نیست و اذارها و اخطارهای پیامبر به حالشان تفاوتی

نکند و یکسان باشد نبوت پیامبر لغو خواهد بود.

۲. همه مسلمانان زمان پیامبر جز عده ای معدود، کافر، مشرک و بت پرست بودند و در پی

اذارها و اخطارهای پیامبر مسلمان شدند تا سرانجام اکثر جزیره العرب به اسلام گرویدند و ایمان آوردند. چگونه آیه شریفه خیر می دهد که کافران ایمان نمی آورند؟!

برای حل مشکلات و ارائه ترجمه صحیح باید به این نکته توجه داشت که موصولات یعنی

«الذی»، و «التی» و فروع این دو مانند «الذین» و «اللتی» در دو معنا به کار می روند گاهی مراد از

آنها جنس است و گاهی مقصود از آنها عهد است مانند کلمه «الرسول» یا «الرجل» که ال در آنها

هم در معنای جنس و هم در معنای عهد به کار می رود. مثلاً در آیه شریفه: مَنْ ذَا الَّذِی یقرض الله

قرضاً حسناً فیضعفه، له (بقره، ۲/۲۴۵)

مراد از «الذی» جنس است یعنی شخص خاصی در نظر نیست .
به خلاف «الذی» در این آیه :

ألم تر إلى الذی حاج إبراهيم فی ربه (بقره، ۲/۲۵۸)

که مراد از «الذی» در این آیه فردی خاص یعنی نمرد است .
و در آیه ۹ سوره اسراء می خوانیم :

إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم

در این کریمه «التی» ناظر به فرد یا دسته و گروهی خاص نیست به خلاف «التی» در آیه ۱
سوره مجادله ، که در اینجا مراد از «التی» فرد خاصی (خوله دختر خویلد) است و به خلاف «التی»
در آیه ۲۳ سوره یوسف ، که مقصود از آن زلیخا است .

«الذین» نیز در هر دو معنا به کار می رود . مثلاً سوره لقمان ، آیه ۸ ، که مراد از (الذین) عام
است و نظر به گروه و دسته ای خاص ندارد بر خلاف (الذین) در این آیه ۱۵۵ ، آل عمران .

بنابراین نباید موصولات در همه موارد یکسان ترجمه شود آنجا که جنس است باید عام و مطلق
معنا شود و آنجا که ناظر به فرد یا اشخاص خاصی است باید به صورت معنای خاص منعکس شود .
در آیه محل بحث «إن الذین کفروا سواء علیهم» با توجه به ساختار آیه و سیاق آیات و تناسب
حکم و موضوع در می یابیم که «الذین» معنای عهد دارد و ناظر به افراد خاصی است . بنابراین
مناسب است این گونه ترجمه شود «بی گمان برای آن کفر پیشگان یکسان است...» تا معنای عام
به گونه ای که شامل همه کافران بشود ، از آن سلب گردد .

۴ . سیما

واژه «سیما» در لغت عرب به معنای علامت و نشانه است .

راغب در مفردات می نویسد : «السیما و السیمیاء : العلامة»

ابن منظور در لسان العرب در ماده (س . و . م) می گوید :

السومة و السیمة و السیمیاء ، العلامة تملؤ و تقصر . یعنی «سیماء» و «سیما» هر دو صحیح
است و هر دو به معنای علامت و نشانه اند . و سپس می نویسد : و فی حدیث الخوارج «سیماهم
التحلیق» یعنی علامتهم .

و «السیما» یاءها فی الاصل واو و هی العلامة یعرف بها الخیر و الشر قال الله «تعرفهم
بسیماهم» ، ولی مترجمان قرآن معمولاً آن را به چهره که به معنای صورت است ترجمه کرده اند :

از باب نمونه : ۱ . يعرف المجرمون بسیماهم (الرحمن، ۴۱/۵۵) «خلافکاران به چهره هایشان شناخته

می شوند .» (رضایی اصفهانی)

در این ترجمه علاوه بر اینکه «سیما» به چهره ترجمه شده به صورت جمع نیز منعکس شده است، در حالی که در سایر آیاتی که «سیما» به کار رفته است نظیر آیه ۳۰ سوره محمد به صورت مفرد، ترجمه شده است.

۲. يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم (بقره، ۲/۲۷۳)

«نادان آنان را - از بس خویششان دارند - توانگر می‌پندارد ایشان را به چهره باز می‌شناسی.» (گرمارودی)

«از شدت خویشتن داری افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی.» (مکارم شیرازی)

گمان می‌رود تشابه لفظی «سیما» در عربی با «سیما» در فارسی موجب اشتباه شده است. تذکر:

در ترجمه اول این مسامحه نیز دیده می‌شود که ضمیر «سیماهم» منعکس نشده است چنانکه در ترجمه اخیر نیز این مسامحه به چشم می‌خورد که هم واژه «الجاهل» که مفرد است و هم کلمه «سیما» که مفرد است به صورت جمع «افراد ناآگاه» و «چهره‌هایشان» ترجمه شده است، در حالی که همین ترجمه در آیه ۴۶ سوره اعراف «سیما» را مفرد معنا کرده است.

«يعرفون كلاً بسيماهم؛ هر یک از آن دو را به چهره‌شان می‌شناسند.» علاوه بر کتاب‌های لغت که «سیما» را علامت و نشانه معنا می‌کنند نه چهره و صورت، آیه ۲۹ سوره فتح نیز شاهد قطعی بر این معناست. خداوند در وصف یاران پیامبر (ص) می‌فرماید: سیماهم فی وجوههم من اثر السجود؛ چنانچه «سیما» به معنای چهره می‌بود معنا نداشت گفته شود «چهره‌شان در صورت‌هایشان...»

۵. إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم (نساء، ۴/۳۱)

در ترجمه این آیه کریمه آمده است:

«اگر از گناهان بزرگی که از آن بازداشته شده‌اید دوری‌گزینید؛ از گناهان (کوچک) تان چشم‌پوشی می‌کنیم.» (گرمارودی)

«اگر از گناهان بزرگی که از آن (ها) نهی شده‌اید دوری‌گزینید، بدیهای شما را از شما می‌زداییم.» (فولادوند)

«اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم.» (مکارم شیرازی)

سایر ترجمه‌ها نیز با اندک اختلافی در تعبیرها همین گونه معنا کرده‌اند.

بررسی :

از ترجمه‌های یاد شده برمی آید که عبارت «ما تنهون عنه» صفت برای «کبائر» است. زیرا گفته اند «از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید (بازداشته شده‌اید)

اگر «ما تنهون عنه» صفت «کبائر» دانسته شود، این سؤال مطرح است که آیا این صفت احترازی است یا توضیحی؟ بر فرض اول، وصف یعنی «ما تنهون عنه» گناهان بزرگ را به دو دسته تقسیم می‌کند دسته‌ای که مورد نهی قرار گرفته و دسته‌ای که از آن نهی نشده است. و این قطعاً ناصواب است. آیا ممکن است گناه بزرگی را تصور کرد که خداوند از آن نهی نکرده باشد و مکلفان را از ارتکاب آن بازداشته باشد؟!

و بر فرض دوم: وصف «ما تنهون عنه» در حقیقت تعریف و توضیحی است برای گناهان کبیره یعنی «اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید و گناه کبیره هر گناهی است که از آن نهی شده‌اید...» مفهوم این عبارت یکی از دو معنای ذیل است:

یکم، همه گناهان از آن روی که منهی عنه هستند کبیره‌اند و گناه صغیره در شریعت نیست. دوم، گناه صغیره آن گناهی است که در شریعت از آن نهی نشده است یعنی مردم از ارتکاب آن بازداشته نشده‌اند.

نادرستی دومین احتمال نیاز به توضیح ندارد زیرا فرض گناه بدون اینکه از ارتکاب آن بازداشته شده باشد فرض نادرستی است.

اما احتمال اول، اگر چه معقول است و کسی را رسد که بگوید: همه گناهان مورد نهی واقع شده‌اند و همه کبیره هستند. ولی با فراز بعد که فرمود: «نکفر عنکم سیئاتکم» ناسازگار است زیرا «سیئات» در اینجا به قرینه «نکفر» گناهان است که به قرینه مقابله مقصود از آن گناهان صغیره خواهد بود.

علاوه بر آنچه گفته شد مبنای وجوه یاد شده، مبنای نادرستی است زیرا «ما» در «ما تنهون عنه» به شهادت بسیاری از مفسران قرآن، موصوله است و موصولات معرفه‌اند و نمی‌توانند برای «کبائر» که نکره است صفت قرار گیرند.

وجه صحیح که هم از دیدگاه ادبی بی اشکال و هم از نظر معنا درست است این است که گفته شود: «ما تنهون عنه» مضاف الیه «کبائر» است. یعنی اگر از کبیرهای آنچه از آن نهی می‌شود بپرهیزید گناهان صغیره شما را از شما می‌زداییم. در حقیقت «ما تنهون عنه» یعنی منهیات که همه گناه است دو قسم می‌شود کبیره و غیر کبیره و آیه شریفه می‌فرماید: اگر از کبیرهای آن گناهان اجتناب کنید به صغیرها مؤاخذه نمی‌شوید. (نکفر عنکم سیئاتکم)

ضمناً: در ترجمه‌های اول و دوم فعل مضارع «تنهون» به ماضی ترجمه شده است، که دقیق

نیست به خلاف ترجمه سوم که این مسامحه در آن نیست و در ترجمه اول و سوم «عنکم» در «نکفر عنکم» معنا نشده است برخلاف ترجمه دوم که از این مسامحه پیراسته است.

۶. و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین (انعام، ۵۹/۶)

نخست نمونه‌هایی از ترجمه‌هایی که برای این بخش از آیه شریفه ارائه شده است مرور می‌کنیم:
«و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روش (ثبت) است» (فولادوند)
«و هیچ تر و خشکی وجود ندارد جز اینکه در کتابی آشکار (= از کتاب علم خدا) ثبت است» (مکارم شیرازی)

سایر مترجمان نیز با اندکی تفاوت در تعبیر، آیه شریفه را همین گونه ترجمه کرده‌اند.
بررسی:

در ترجمه‌های یاد شده مسامحه‌ای آشکار به چشم می‌خورد که برخاسته از کم توجهی به اعراب آیه شریفه است. برای روشن شدن معنا و ترجمه صحیح جمله یاد شده و آشکار شدن اشکال ترجمه‌های موجود، فراز پیش از آن را مورد دقت قرار می‌دهیم:

و ما تسقط من ورقة إلا يعلمها و لا حبة فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس إلا فی کتب مبین
مجرور بودن «رطب» و «یابس» و پیش از آن «حبة» به روشنی می‌نماید که حرف «لا» در کلمات یاد شده، نه «لا»ی نفی جنس است مانند: «لا اله الا هو» و گرنه کلمه «اله» مبنی بر فتح می‌شد و نه «لا»ی شبیه «لیس» است مانند: «لا فیها غول» (صافات، ۴۷/۳۷) و اگر نه مرفوع می‌شد. بنابراین «رطب» و «یابس» به وسیله «واو» عطف بر «ورقة» در جمله «و ما تسقط من ورقة» است. و چون «ورقة» فاعل برای «تسقط» است. کلمات «حبة» و «رطب» و «یابس» نیز فاعل برای «تسقط» به حساب می‌آیند.

و همانطور که «إلا يعلمها» به معطوف علیه یعنی «ما تسقط من ورقة» مرتبط است، به آنچه بر آن عطف شده است نیز مرتبط می‌شود. و «إلا فی کتب» توضیح یا تأکید برای «إلا يعلمها» است و جمله بدین صورت خواهد بود.

«و ما تسقط من ورقة و لا حبة و لا رطب و لا یابس إلا فی کتب مبین»
بنابراین مفاد آیه چنین می‌شود:

و هیچ برگی و هیچ دانه‌ای و هیچ تر و خشکی فرو نمی‌افتد مگر اینکه خدا آن را می‌داند اینها سقوط نمی‌کنند مگر اینکه در کتابی روشن ثبت است.

زمخشری در تفسیر الکشاف می‌نویسد:

«و لاحتة... و لا رطب و لا يابس» عطف على «ورقة» و داخل في حكمها كانه قيل «و ما يسقط شيء من هذه الاشياء الا يعلمها» و قوله «إلا في كتب» كالتكرير لقوله «إلا يعلمها» لان معنى «إلا يعلمها» و معنى «إلا في كتب مبین» واحد.

ابن حیان در البحر المحيط و ابن عاشور در التحرير و التنوير، آیه شریفه را به صورت یاد شده توضیح داده اند و علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، نیز آیه را به همین صورت تبیین کرده جز اینکه فرموده است: «إلا في كتب» عطف بیان یا بدل برای «إلا يعلمها» است.

این در حالی است که در ترجمه های یاد شده «لا» در «و لا رطب و لا يابس» «لا»ی نفی جنس یا شبیه لیس گرفته شده و «رطب و يابس» اسم آن و خبرش یعنی «موجود» مقدر شمرده شده است یعنی «و لاحتة... و لا رطب و لا يابس موجود الا في كتاب مبین» که ضعف آن دانسته شد.

۷. یا أيها الذين ءامنوا إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و أيديكم إلى المرافق و امسحوا برءوسكم و أرجلكم إلى الكعبين... فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم و أيديكم منه (مائده، ۶/۵) محل بحث در این کریمه دو جمله: «و امسحوا برءوسكم و أرجلكم إلى الكعبين» و «فامسحوا بوجوهكم و أيديكم منه» است.

یک قاعده ادبی:

پیش از بیان آیه، اشاره به یک قاعده ادبی ضروری می نماید و آن تفاوت معنوی عطف بر لفظ و عطف بر محل است. در ادبیات عرب برای عطف انواعی را یاد کرده اند از جمله عطف بر لفظ و عطف بر محل مثلاً وقتی گفته می شود «لیس زید بقائم و لا قاعد». کلمه «قاعد» به صورت مجرور عطف بر لفظ قائم است و آنگاه که گفته شود: «لیس زید بقائم و لا قاعداً» کلمه «قاعداً» به صورت منصوب عطف بر محل «بقائم» است زیرا «بقائم» خبر لیس است و محلاً منصوب می باشد، تفاوت معنوی این دو آن است که در صورت اول متکلم معنایی را که برای «باء» لحاظ کرده است در معطوف نیز آن را ملاحظه می کند به خلاف صورت دوم یعنی بر محل که آن معنا را در معطوف در نظر نمی گیرد.

با توجه به این بحث دو بخش یاد شده از آیه وضو را ملاحظه می کنیم. در این دو بخش مسح سر و مسح پاها در وضو، و مسح صورت و مسح دستها، در تیمم مطرح شده است. ولی با تفاوت در تعبیر، در حالی که این تفاوت در ترجمه ها منعکس نشده است.

توضیح اینکه: در مسح سر، حرف «باء» بر ممسوح آمده و فرموده است: «و امسحوا برءوسکم» و با منصوب آوردن «أرجلكم» و عطف آن بر محل «برءوسکم» مفاد حرف باء را در «أرجل» لحاظ

نکرده است. بخلاف مسح صورت و دستها در تیمم که فرمود «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم» که با مجرور آوردن «ایدیکم» و عطف کردن آن بر لفظ «وجوهکم» معنای حرف «باء» را در «ایدیکم» لحاظ کرده است. بنابراین معنایی که حرف «باء» افاده می کند در «أرجل» نمی آید ولی در «ایدیکم» در بحث تیمم آن معنا لحاظ می شود و آن معنا بر حسب تفاسیر شیعه که متخذ از روایات است معنی تبعیض است. بنابراین مفاد آیه در بخش وضو این است: «بخشی از سر باید مسح شود و پاها نیز مسح شود» که تبعیض در ترجمه «أرجلکم» لحاظ نشده است. ولی در بخش تیمم، از آن رو که «ایدی» بر لفظ «وجوه» عطف شده معنای حرف «باء» که تبعیض است شامل «ایدی» نیز می شود. بنابراین مفاد آن این است: در تیمم بخشی از صورت (پیشانی) و بخشی از دست (روی دست از مچ تا سر انگشتان) باید مسح شود. پس ترجمه دقیق که تمام معنای آیه را برساند این است: «و بخشی از سرهایتان را مسح و پاهایتان را مسح نمایید... و اگر آب نیافتید آهنگ خاکی پاک کنید و از آن بخشی از صورتتان و بخشی از دست هایتان را مسح کنید.»

حال ترجمه ها را مرور می کنیم و مسامحه آن را در می یابیم.

«و سر و پاها را تا مفصل (= برآمدگی پشت پا) مسح کنید... با خاک پاکی تیمم کنید و از آن به صورت (= پیشانی) و دستها بکشید». (مکارم شیرازی)

«و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید... پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست هایتان بکشید». (فولادوند)

«و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی های روی پا مسح کنید... پس آهنگ خاکی پاک کنید و رویها و دست هایتان را مسح کنید» (مجتبوی)

چنانکه ملاحظه می کنید در هیچ یک از ترجمه های فوق به رغم تفاوتی که در آیه وجود دارد، اثری از تفاوت نیست. در دیگر ترجمه ها نیز امر به همین منوال است.

آری در ترجمه موسوی گرمارودی آمده است:

«و بخشی از سرتان را مسح کنید و نیز پاهایتان را تا برآمدگی روی پا... به خاکی پاک تیمم کنید؛ با آن بخشی از چهره و دست های خود را مسح نمایید».

تنها در این ترجمه معنای حرف «باء» در آنجا که باید، منعکس شده و آنجا که نباید لحاظ نگردیده است.

۸. قد أفلح المؤمنون... الذین هم لفروجهم حافظون إلا علی ازواجهم أو ما ملکت ایمانهم (مؤمنون)،

۱/۲۳-۵ و ۶

نگاهی به ترجمه‌ها :

«به راستی که مؤمنان رستگارند... کسانی که پاکدامند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند». (فولادوند)

«... آنان که پاکدامند جز با همسران خویش یا کنیزهایشان». (گرمارودی)

«... کسانی که پاکدامنی می‌ورزند مگر در مورد زنانشان یا ملک یمینشان». (خرمشاهی)

بررسی :

در این ترجمه‌ها «حفظ فروج» به پاکدامنی ترجمه شده است. از این لحاظ که قرآن در بیان مسائل جنسی و مانند آن به کنایه سخن می‌گوید و در ترجمه نیز باید این روش قرآنی به کار گرفته شود، شایسته تقدیر است ولی با توجه به استثنایی که در آیه بعد بیان شده «حفظ فروج» را به پاکدامنی معنا کردن، مفهوم نامناسبی را ارائه می‌کند. زیرا مفاد و مفهوم دو آیه چنین می‌شود:

«مؤمنان در مورد همسران و کنیزانشان پاکدامن نیستند»

بنابراین مناسب آن است که «حفظ فروج» به همان «نگهداشتن شرمگاه» یا به «آمیزش نکردن» یا «خودداری کردن از آمیزش» و مانند اینها ترجمه شود تا با استثنای آیه بعد همخوان شود و مفهومی نادرست القا نگردد. برخی از مترجمان چنین نوشته‌اند:

«انان که شرمگاه خود را (از حرام) نگهدارند، مگر بر همسران یا کنیزان خویش» (مجتبوی)

در این ترجمه نیز اضافه کردن «از حرام» در ترجمه همان مفهوم غلط را ارائه می‌کند، زیرا مفاد و مفهوم دو آیه چنین می‌شود:

«مؤمنان شرمگاه خود را بر همسرانشان و کنیزانشان از حرام نگهدار نیستند».

در ترجمه‌ای دیگر می‌خوانیم:

«آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی‌عفتی) حفظ می‌کنند. تنها آمیزش جنسی با همسران

و کنیزانشان دارند» (مکارم شیرازی)

این ترجمه از مفهوم نادرست پیشین مصون مانده است ولی مشکل دیگری را به همراه دارد و آن منقطع‌ه گرفتن استثناست که خلاف ظاهر آیه شریفه است.

۹. مضارع مجزوم در جواب اشیای سته

و قال ربکم ادعونی أستجب لکم (غافر، ۴۰/۶۰)

أوفوا بعهدی أوف بعهدکم (بقره، ۲/۴۰)

فاذکرونی أذکرکم (بقره/۱۵۲)

در این آیات فعل های مضارع «استجب»، «أوف» و «أذکرکم» به صورت مجزوم آمده است زیرا در جواب فعل های امر «ادعونی»، «أوفوا» و «أذکرونی» قرار گرفته است. اهل ادب گفته اند مجزوم بودن فعل مضارع در جواب طلب (امر و نهی، عرض و تحضیض، و تمنی) و استفهام از آن روی مجزوم می شوند که شرطی مقدر دارند. بنابراین:

ادعونی استجب لکم یعنی ادعونی ان تدعونی استجب لکم
أوفوا بعهدی أوف بعهدکم یعنی: اوفوا بعهدی ان توفوا بعهدی اوف بعهدکم
فاذکرونی أذکرکم یعنی: اذکرونی ان تذکرونی اذکرکم.

براین اساس مفاد آیات مذکور چنین می شود:

«مرا بخوانید (اگر بخوانید) شما را اجابت می کنم»

«به عهد من وفا کنید (اگر وفا کنید) من نیز به عهد شما وفا می کنم»

«مرا یاد کنید (اگر یاد کنید) من نیز شما را یاد می کنم»

با توجه به آنچه گذشت ترجمه آیات فوق به صورت ذیل خالی از مسامحه نخواهد بود.

«پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا پاسختان دهم.» (گرمارودی)

«به پیمانتان وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم.» (فولادوند)

«پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم.» (مکارم شیرازی)

زیرا کلمه «تا» معنایی را القا می کند که آیات شریفه با توجه به تقدیر شرط آن را بر نمی تابد زیرا ترجمه های یاد شده ترجمه این عبارات است «ادعونی لاستجب لکم»، «أوفو بعهدی لاوفی بعهدکم»، «أذکرونی لاذکرکم» برای روشن شدن حقیقت یاد شده به آیه زیر و ترجمه آن توجه کنید: «ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها إلى الحکام لتأکلوا فریقاً من أموال الناس.» (بقره/۱۸۸) «و دارایی های همدیگر را میان خود به نادرستی مخورید و آنها را (با رشوه) به سوی داوران سرازیر نکنید تا بخشی از دارایی های مردم را آگاهانه بخورید.» (گرمارودی)

در این دو آیه بعد از فعل های طلب (لا تأکلوا) و (لا تمسکوهن) فعل های مضارع همراه با «ل» (لتأکلوا) و (لتعتدوا) آمده است و معادل آن «تا» و (برای) قرار داده شده است که مناسب و دقیق است، ولی مترجمان در موردی که مضارع بعد از فعل طلب و مانند آن به صورت مجزوم آمده مانند آیاتی که در اول بحث ملاحظه کردید و ده ها آیه دیگر، از حرف «تا» استفاده کرده اند و میان این موارد و مواردی که فعل مضارع با لام تعلیل منصوب شده است تفاوتی نگذاشته اند.

قابل ذکر است که نه تنها ترجمه دقیق و انهاده شده بلکه نکته ای را که آیات، با مجزوم آوردن فعل مضارع در صدد بیان آن بوده اند نهان مانده است. برای مثال آیه ۶۱ سوره بقره را مورد دقت

قرار می دهیم: و إذ قلتم يموسى لن نصبر على طعام واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الأرض، «و (یاد کنید) آن گاه را که گفتید: ای موسی! هرگز یک (رنگ) خوراک را بر نمی تائیم به خاطر ما از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه زمین می رویاند... برآورد». (گرمارودی)

در آیه شریفه «یخرج» در جواب فعل امر (ادع) به صورت مجزوم آمده است و در این ترجمه و سایر ترجمه ها بدین صورت (تا برای ما برآورد) ترجمه شده، در حالی که ترجمه دقیق آیه این است. «برای ما از پروردگارت بخواه (که رویدنی های زمین را برای ما برآورد اگر بخواهی) او از آنچه زمین می رویاند برای ما برمی آورد».

و گویای این نکته است که قوم موسی می دانستند که دعای موسی به درگاه خدا اصابت حتمی را به دنبال دارد.

«از او بخواه اگر بخواهی همان می کند (ادع لنا ربك يخرج)؛ نه بخوان تا چنین کند. از این تعبیر نکته یاد شده استفاده نمی شود».

۱۰. در ترجمه آیات زیر دقت شود.

و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله (توبه، ۲۹/۹)

و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند حرام نمی دانند. (گرمارودی)

و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند. (فولادوند)

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ (توبه/۳)

«خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند» (گرمارودی)

«خداوند و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند». (فولادوند)

«خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند». (مکارم شیرازی)

ترجمه های فوق به رغم اینکه بی اشکال می نماید ولی برخلاف روش و رویه قرآن در اسناد فعل به خدا و غیر خدا جمله پرداز می شده است زیرا روش قرآن تفکیک استناد فعل به خدا و غیر خدا است یعنی، «حرام نمی دانند» و «بیزارند» که فعل ها به صورت جمع به خدا و پیامبر اسناد داده شده است صحیح نمی نماید. ادب و روش قرآن آن است که گفته شود: «خدا از مشرکان بیزار است و نیز پیامبر او». یا «آنچه را خدا حرام کرده و پیامبرش حرام شمرده است».

حقیقت یاد شده نیازمند توضیح و تفصیل است که ذیلاً به آن می پردازیم.

تکرار یک کلمه یا یک جمله و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر در همه زبان ها به ویژه در زبان عرب و به خصوص در قرآن که بنای آن بر ایجاز است خالی از وجه و نکته نخواهد بود. با توجه به

این معنا باید نکته تکرار در آیات ذیل را دریابیم .

و لما رءا المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله ، و صدق الله ورسوله (احزاب، ۲۲/۳۳)

ذلك بانهم شاقوا الله ورسوله ، و من يشاقق الله ورسوله ، فان الله شديد العقاب (انفال، ۱۳/۸)

و من يطع الله ورسوله ، يدخله جنت تجرى من تحتها الأنهار... و من يعص الله ورسوله ، و يتعد

حدوده ، يدخله ناراً (نساء، ۱۳/۴ و ۱۴)

در آیات یاد شده و نظایر آن «الله» و «رسول» تکرار شده و اسم ظاهر به جای ضمیر آورده شده

است ، به رغم اینکه قاعده اولیه آن است که به صورت مثنی و بدین صورت آورده می شد :

«قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله و صدقا» و آیه دوم بدین گونه می بود : شاقوا الله ورسوله و

من يشاققهما ، و آیه سوم بدین صورت می بود : من يطع الله ورسوله و من يعصهما يدخله ناراً

یعنی به جای «الله ورسوله» در بخش دوم آیات ، از ضمیر مثنی استفاده می شد .

سرّ تکرار و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر در آیات فوق و نظایر آنها

با توجه به شواهد قطعی و مسلم نکته تکرار ، ابای قرآن است از اینکه میان خدا و غیر خدا را

با یک ضمیر جمع کند و در استناد افعال به خدا و غیر خدا فعل های مثنی و جمع به کاربرد . حقیقت

یاد شده را از آیات زیر و نظایر آن که بسیار است می توان کشف کرد .

الف) در سوره انفال آیه ۲۴ می خوانیم : يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله و للرسول إذا دعاكم لما

يحييكم

این کریمه مؤمنان را به اجابت خدا و پیامبرش فرا می خواند و آن گاه با عبارت «إذا دعاكم لما

يحييكم» مورد اجابت را بیان می کند ولی فعل «دعا» را مفرد می آورد و نمی فرماید «إذا دعواكم» به

صورت مثنی با اینکه مراد هم دعوت خداست و هم دعوت رسول او .

شاهد این معنا سخن خداوند است که در خطاب به پیامبرش فرمود :

ادع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة (نحل، ۱۶/۱۲۵)

ب) در سوره انفال آیه ۲۰ آمده است : يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله ، و لا تولّوا عنه و أنتم

تسمعون .

این آیه نخست مؤمنان را به اطاعت از خدا و رسول فرا می خواند و سپس آنان را از روی

برتاقتن از خدا و رسول او باز می دارد ولی در این جمله از ضمیر مفرد «عنه» برای خدا و رسول

استفاده می کند و نمی فرماید : «و لا تولّوا عنهما» به رغم اینکه مراد عدم تولی از خدا و همچنین

عدم تولی از رسول خداست .

از شواهد فوق و نظایر آن که بسیار است این حقیقت به روشنی آشکار می شود که قرآن ابا

دارد از اینکه خدا و غیر خدا را در یک فعل و با ضمیر مثنی و یا جمع ذکر کند.

ابن منظور در لسان العرب در ماده (عصی) آورده است:

ورد فی الحدیث ان رجلاً قال: من یطع الله ورسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی. فقال له النبی (ص): بیس الخطیب انت! قل: و من یعص الله ورسوله فقد غوی. سپس می گوید: پیامبر (ص) از آن روی آن مرد را نکوهش کرد که او میان خدا و رسولش را در یک ضمیر جمع کرد که گفت: «و من یعصهما».

دفع شبهه

در دو آیه از آیات قرآن (تا آنجا که راقم این سطور به یاد دارد) خلاف آنچه ذکر شد به چشم می خورد. یکم، آیه ۲۴ سوره مائده که سخن موسی را چنین حکایت می کند:

قالوا یموسی انا لن ندخلها أبداً ما داموا فیها فاذهب أنت و ربک فقتلاً انا ههنا قعدون

در این آیه فعل «قتلا» میان خدا و موسی را در یک ضمیر مثنی، جمع کرده است.

دوم، آیه ۶۵ سوره احزاب که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**.

در این آیه فعل «یصلون» را به خدا و فرشتگان اسناد داده است و در یک ضمیر، جمع کرده است.

پاسخ:

آیه اول حکایت سخن کسانی است که از فرمان خدا و پیامبرش حضرت موسی سرپیچی کردند؛ در این سخنشان انواعی از اهانت و جهل به مقام خدای سبحان یافت می شود که از جمله آنهاست جمع کردن میان خدا و موسی در فعل «قاتلا» و خداوند سخن آنان را همانگونه که بیان کرده اند آورده است و سخنشان را با تمام محتوایی که دارد مردود دانسته است و آنها را در پایان آیه ۲۶ فاسق شمرده و فرموده است: **«فَلَا تَأْسُ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»**، و آیه دوم اگر چه به حسب ظاهر فعل «یصلون» به خدا و پیامبران نسبت داده شده و تفکیکی دیده نمی شود ولی با توجه به شواهدی که یاد شد ناگزیر باید گفته شود «یصلون» تنها مربوط به فرشتگان است و فعلی که اسنادش به خدا باشد مقدر است یعنی، **«إِنَّ اللَّهَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ وَمَلَائِكَتِهِ يَصَلُّونَ...»** شاهد این تقدیر آیه ای دیگر است که فرمود: **هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** (احزاب، ۴۳/۴۳)

در این آیه نفرموده: **«هو و ملائکته یصلون علیکم...»**

گویا به خاطر رعایت نکته یاد شده، که طبری در معنای آیه ۵۶ سوره احزاب **«إِنَّ اللَّهَ**

مَلَائِكَتُهُ يَصَلُّونَ...» می نویسد:

«معناه ان الله یصلی علی النبی و یشی علیه... و ملائکته یصلون علیه باحسن الثناء»^{۱۰}

بنابراین بر مترجمان است که این روش قرآنی را در ترجمه‌ها به کار بینند و خدا و غیر او را در یک ضمیر و با فعل مثنی یا جمع یاد نکنند و آن گونه که قرآن عمل کرده میان خدا و غیر او را در ضمایر و در استناد افعال جمع نکنند.

تذکر:

با توجه به آنچه یاد شد اگر ضمایر «نحن» و «نا» چه به صورت متصل مرفوعی یا منصوبی یا مجروری، در قرآن آورده شود و مراد از آن خداوند باشد به خاطر بیان عظمت ضمیر جمع به کار رفته است و نباید توهم شود که مراد از آنها خدا و کارگزاران آفرینش مانند فرشتگان هستند.

مانند: إنا أنزلناه في ليلة القدر (قدر، ۱/۹۷) و «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون» (حجر، ۹/۱۵) و موارد دیگر.

۱۱. من بعد وصية يوصي بها أو دين غير مضار (نساء، ۱۲/۴)

این بخش از آیه شریفه پس از آنکه سهم الارث برادران و خواهران متوفی را بیان می‌کند یادآور می‌شود که سهام یاد شده در غیر مقدار و مورد وصیت و دین متوفی است.

اینک ترجمه‌های این بخش از آیه شریفه را ملاحظه می‌کنیم.

«آنان پس از قبول وصیت و عمل به آن یا پرداخت وام (متوفی) در یک سوم شریکند، و باید

که وصیت به حال ورثه زیان رسان (مازاد بر ثلث) نباشد.» (خرمشاهی)

«(البته) پس از (انجام) وصیتی بی‌زیان که می‌شود یا (پرداخت) وامی (که وجود

دارد)» (گرمارودی)

«پس از بعد وصیتی که کرده شود یا وامی نا زیان آورنده» (معزی)

«از بعد وصیتی که کرده به آن یا دینی غیر ضرر رساننده» (مصباح زاده)

«پس از (گزاردن) وصیتی که به آن شده یا پرداخت دینی که داشته است، بی‌آنکه (این وصیت

و دین) زیان آور باشد» (مجتبوی)

چنانکه ملاحظه می‌کنید برخی از مترجمان «غیر مضار» را قید برای «وصیه» شمرده‌اند و زیان آور بودن را تنها در ارتباط با وصیت معنا کرده‌اند (ترجمه اول و دوم). برخی دیگر آن را قید «دین» گرفته‌اند و تنها وام زیان رسان را مطرح کردند (ترجمه سوم و چهارم) و برخی نیز آن را قید هر دو دانسته‌اند و دین و وصیت زیان رسان را معتبر ندانسته‌اند و کسر آن را از ترکه متوفی روا شمرده‌اند (ترجمه آخر).

بررسی :

گویا کسانی که «غیرمضار» را تنها قید «وصیة» شمرده اند به این دلیل بوده که دین و وامی که بر عهده متوفی است چه به حال وارث زیان آور باشد و چه زیان آور نباشد باید پرداخته شود.

و شاید کسانی که «غیرمضار» را فقط قید «دین» دانسته اند به این نکته توجه کرده اند که اولاً «وصیة» مؤنث است و «غیرمضار» که حال می باشد، باید با صاحب حال از حیث مذکر و مؤنث بودن مطابقت کند پس اگر «غیر مضار» حال و قید برای «وصیة» فرض شود باید «غیر مضار» می بود. مانند: «اتوهن أجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات» (نساء، ۲۵/۴) در این کریمه «غیرمسافحات» حال برای ضمیر مفعولی «اتوهن» قرار گرفته و با صاحب حال از نظر تأنیت مطابقت نموده است.

و ثانیاً برای دفع اشتباه لازم بود «غیرمضار» پس از «وصیة» ذکر می شد و جمله بدین صورت می بود «من بعد وصیة غیر مضارة یوصی بها او دین»

و کسانی که «غیر مضار» را قید هر دو عنوان یعنی «وصیة» و «دین» دانسته اند نظر به ظاهر آیه و حکمت این دستور داشته اند که اگر نباید ضرری از جانب متوفی متوجه وارثان شود تفاوتی میان دین و وصیت نیست.

این دیدگاه با اشکالاتی چند مواجه است :

۱. دیون متوفی باید پرداخته شود و نمی توان برای دفع ضرر از وارثان ضرری را متوجه طلبکاران کرد. زیرا ممکن نیست خداوند به خاطر اینکه وارثان زیان نبینند حقوق طلبکاران را نادیده گیرد و حکم فرماید که دیون آنان ساقط است.

۲. «وصیة» مؤنث است و «غیرمضار» مذکر و در مبحث حال بیان شده که حال مانند خبر باید از حیث مذکر و مؤنث با ذوالحال تطابق داشته باشد. که سر آن انطباق ضمیر با مرجع آن است.

۳. «غیر مضار» مفرد است و در صورتی که حال از هر دو عنوان یعنی «وصیة» و «دین» قرار گیرد باید با صیغه مثنی (غیر مضارین) آورده می شد مانند: لا تدخلوا بیوت النبی إلا یؤذن لکم إلى طعام غیر ناظرین إناؤه (احزاب، ۵۳/۲۳) در این آیه «غیر ناظرین» حال است و با ذوالحال خود یعنی ضمیر «کم» از حیث جمع بودن مطابقت کرده است. به نظر ما هیچ یک از سه مشکل مذکور بر این نظر وارد نیست و حق آن است که «غیرمضار» قید برای هر دو عنوان است.

پاسخ اشکالات :

اما اشکال اول : واژه «دین» در لغت عرب مرادف وام و قرض در فارسی نیست بلکه معنایی

اعم دارد یعنی هم شامل وام و قرض می شود و هم شامل بدهی های برخاسته از خرید و فروش به

صورت نسیه و سلف. شاهد این معنا علاوه بر تصریح اهل لغت آیه ۲۸۲ سوره بقره است که فرمود: «إذا تداینتم بدین إلى أجل مسمى فاکتبه»

این بخش از آیه از مؤمنان خواسته که «دین» و بدهی مکتوب شود. و پس از بیان مسائلی چند بر این فرمان تأکید می‌کند و توصیه می‌کند که دین چه خرد و چه کلان، باید نوشته شود (و لاتسئموا أن تکتبه صغیراً أو کبیراً إلى أجله) و سپس یادآور می‌شود که اگر معاملات نقدی است ضرورت کتابت ندارد «إلا أن تكون تجارة حاضرة تدبرونها بینکم فلیس علیکم جناح ألا تکتبوها» از جمله اخیر به روشنی معلوم می‌شود که مراد از «دین» در صدر آیه هر نوع بدهی است چه به صورت وام و قرض و چه به صورت معاملاتی که مبیع نقداً پرداخت می‌شود و ثمن مدت دار است (معاملات نسیه‌ای) و چه مبادلاتی که «ثمن» نقداً پرداخت می‌شود و مبیع به آینده حواله می‌گردد. (مبادلات سلم و سلف)

با توجه به آنچه گفته شد عدم اعتبار دیونی که مایه ضرر و زیان وارث است معلوم می‌شود، بدون آنکه طلبکار از حق خویش محروم گردد. بدین شرح که شخص متوفی پیش از مردنش مبادله‌ای نسیه‌ای انجام داده، یعنی ثمن را بدهکار است پس از مرگش اگر وارثان مشاهده کردند که این مبادله ضرری بوده است یعنی متوفی جنسی را که باید مثلاً به هزار تومان می‌خرید آن را به صورت نسیه به صد هزار تومان خریده است و این مبلغ را به فروشنده بدهکار است ولی وارثان به روشنی درمی‌یابند که این دین ضرری است، در این صورت حق دارند که معامله را فسخ کنند و جنس خریداری شده یا مثل آن یا قیمتش را به فروشنده بپردازند. در اینکه آیا قصد اضرار به ورثه از سوی مورث شرط است یا صرف زیان آور بودن کافی است باید در فقه مورد بحث قرار گیرد.

اما اشکال دوم: از آن رو که «غیر مضار» هم حال برای «وصیة» است که مؤنث است و هم حال برای «دین» است که مذکر است و عطف به وسیله حرف «أو» صورت گرفته است، در این گونه موارد می‌توان جانب یک عنوان را گرفت و حال را بر طبق آن آورد. چنانکه در ارجاع ضمیر به دو چیزی که یکی مذکر و دیگری مؤنث است می‌توان جانب یکی را گرفت و ضمیر را بر طبق آن گزینش کرد مانند: من یکسب خطیئة او اثمًا ثم یوم به برئیا (نساء، ۴/۱۱۲) در اینجا ضمیر «به» به «خطیئة» و «اثم» بازگشته و به صورت مفرد آمده و جانب مذکر (اثمًا) گزینش شده است، به خلاف: و اذا رأوا تجارة او لهواً انفضوا الیها (جمعه، ۶۲/۱۱) که مراد از ضمیر هم «تجارة» هست و هم «لهواً» ولی به لحاظ «تجارة» مؤنث آورده شده است.

اما اشکال سوم: تطابق حال و خیر و صفت در تشبیه و جمع در صورتی لازم است که ذوالحال و مانند آن یا مثنی و جمع باشند، یا به صورت عطف به «واو» و مانند آن در حکم مثنی و جمع بوده باشند

اما اگر دو یا چند چیز به وسیله حرف «او» عطف شده باشند ضرورتی ندارد که حال و خبر به صورت مثنی و جمع آورده شود بلکه می‌تواند به صورت مفرد باشد. مثلاً گفته می‌شود: «زید او عمر جاء» نه «جاءا» یا «جاء زید او عمر راکباً» نه «راکبین». در اینجا «راکباً» هم حال برای «زید» است و هم برای «عمر» اما چون این دو به وسیله «او» به یکدیگر عطف شده‌اند، «راکباً» به صورت مفرد آورده می‌شود. برخی دیگر از مترجمان این بخش از آیه: من بعد وصیة یوصی بها او دین، را بر خلاف ظاهر آن ترجمه کرده‌اند.

پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده و یا بدهی (که باید پرداخت شود) در حالی که (آن وصیت کننده) ضرر زننده نباشد. (رضائی اصفهانی)

در این ترجمه فعل «یوصی» که مجهول است و باید به «سفارش شده» یا «سفارش می‌شود» ترجمه شود، به صورت فعل معلوم معنا شده است. این لغزش مایه لغزش در ترجمه «غیر مضار» نیز شده است زیرا گمان شده «غیر مضار» حال برای ضمیر فاعلی «یوصی» است. گویا منشأ اشتباه تقاسیری چون «الکشاف» و «التحریر و التتویر» است. در کشاف آمده است: «غیر مضار» حال ای یوصی بها و هو غیر مضار لورثه.^{۱۱}

ولی دقت در کلام زمخشری تردیدی باقی نمی‌گذارد که او آیه را بر حسب قرائتی دیگر که «یوصی» را به صورت معلوم خوانده، تفسیر کرده است.

ناگفته نماند که می‌توان بر اساس قرائت «یوصی» با توجیهاات و تقدیراتی «غیر مضار» را حال برای وصیت کننده شمرد ولی باید توجه داشت که کلام خداوند آن چنان روشن است که نیازمند آن گونه توجیهاات و تقدیرات نیست و نباید باشد زیرا کلامی که در اوج فصاحت و بلاغت است به دور است که درباره این جمله اش «من بعد وصیة یوصی بها او دین» گفته شود: یعنی؛ «من بعد وصیة یوصی بها او دین، یوصی الموصی غیر مضار» چنانکه زمخشری آن را در قرائت «یوصی» به صورت مجهول پیشنهاد کرده است.

۱۲. یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجلاً کثیراً و نساءً (نساء، ۱/۴)

سخن در این آیه درباره «من» در «خلق منها زوجها» است. پیش از بیان حقیقت چند ترجمه را مرور می‌کنیم.

«ای مردم از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد» (مکارم شیرازی)

«... همان کسی که شما را از تنی یگانه آفرید و از (سرشت) او همسرش را پدید آورد» (گرمارودی)
 «... آن که شما را از یک تن - آدم (ع) - آفرید و جفت او را از (جنس) او آفرید.» (مجتبیوی)
 «... که شما را از نفس (نفس واحدی) آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید.» (فولادوند)

توضیح و مبنای ترجمه‌ها

حرف «من» در معانی متعددی به کار می‌رود مثلاً «من» در بین کریمه «إنا خلقنا الإنسان من نطفة؛ ما انسان را از نطفه آفریدیم» (انسان، ۲/۷۶) نشوئیه است که از اقسام ابتدائیه به شمار می‌آید و در این آیه «إذ بعث فیهم رسولا من أنفسهم؛ آنگاه که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت» (آل عمران، ۳/۱۶۴) معنای نوع و جنس را به همراه دارد یعنی آن پیامبر هم‌نوع خودشان بود و از جنس همانان بود. بی‌تردید «من» در «خلقکم من نفس واحدة» و «بثّ منهما رجلاً کثیراً و نساء» از قسم اول است. اما در اینکه «من» در «خلق منها زوجها» از کدام قسم است میان مفسران اختلاف است ترجمه‌های اول و دوم و سوم به دلیل اضافه کردن کلمه جنس یا سرشت در ترجمه آیه، دومین معنا را برگزیده‌اند. و گویا چهارمین ترجمه معنای اول را انتخاب کرده است.

بررسی:

اگر چه «من» در «خلق منها زوجها» ذاتاً هر دو معنای یاد شده را بر می‌تابد و مترجم نیز در این گونه موارد مبنایی را برمی‌گزیند و ترجمه‌اش را بر آن مبنا ارائه می‌کند. و نویسنده این مقال در این نوشتار بر آن نیست که ترجمه‌ها را از حیث مبنا مورد ارزیابی قرار دهد بلکه به اشکالات آشکار و نیمه آشکار می‌پردازد، ولی در خصوص این آیه از آن رو که در خود آیه قرینه‌ای اطمینان بخش بر تعیین معنای اول «من» هست، خود را ناگزیر از بیان آن می‌داند. توضیح اینکه، آیه شریفه به صراحت بیان فرموده است که خداوند همه انسان‌ها را از «نفس واحدة» یعنی حضرت آدم به وجود آورده است «خلقکم من نفس واحدة» پس آن حضرت رأس هرم قرار دارد و همگان متولد شده از اویند و او تنها منشأ آدمیان است، این در حالی است که در فرازی دیگر از همین آیه می‌فرماید «بثّ منهما رجلاً کثیراً و نساء». این بخش از آیه مردان و زنان را - که مراد از آن یا همه نسان‌ها هستند یا بخشی از آنها - منشعب از دو تن یعنی آدم و همسرش، حوا می‌داند و رأس هرم در خلقت آدمیان را دو تن قرار می‌دهد. بنابراین دو جمله «خلقکم من نفس واحدة» و «بثّ منهما رجلاً کثیراً و نساء» به ظاهر متعارض می‌نماید. تنها راه حل این تعارض و تنافی در گرو آن است که «من» در «خلق منها زوجها» از قسم اول باشد یعنی بیان کند که همسر آدم از آدم پدید آمد، به تعبیر دیگر منشأ خلقت حوا همسرش آدم بوده است بر این فرض تنافی و تعارض به روشنی حل می‌شود زیرا آنگاه که فرض شود همسر آدم نیز

از آدم پدید آمده باشد طبعاً سایر انسان ها که از آن دو آفریده شده اند باز هم در رأس هرم همان «نفس واحده» یعنی آدم خواهد بود به خلاف اینکه «من» در «خلق منها زوجها» بیانگر نوع و جنس باشد و گفته شود: همسر آدم را از نوع و جنس آدم آفرید. بر این فرض بازگشت خلقت همسر نفس واحده به آن نفس بر نمی گردد و شخصیتی مستقل و همپراز و در ردیف نفس واحده خواهد بود و در نتیجه به حکم «و بثّ منهنما رجلاً كثيراً و نساء» مفاد «خلقکم من نفس واحده» درست نمی نماید.

بنابراین ترجمه هایی که کلمه «نفس» و مانند آن را در ترجمه افزوده اند راه صواب نپیموده اند چه ترجمه هایی که این افزوده را در متن ترجمه آورده اند و چه آنهایی که آن را در داخل پرانتز و کروشه قرار داده اند.

قابل ذکر است که بر اساس معنای اول، آیه شریفه بیان نمی کند که همسر «نفس واحده» چگونه از او پدید آمده است و روایاتی که بیانگر چگونگی خلقت حوا از آدم است، دارای ضعف هایی است که نمی توان به آنها اعتماد کرد.

افزوده های تفسیری و توضیحی در ترجمه ها

بحث پیشین توجه به افزوده های تفسیری را ضروری می سازد. غالب مترجمان به ویژه مترجمان در نیم قرن اخیر برای روشن شدن مفاد آیه این رویه را برگزیده اند که کلمات و جملات را با هدف توضیح و زدودن اجمال و ابهام در داخل کروشه یا پرانتز و چه بسا برخی افزوده های تفسیری را در متن ترجمه قرار می دهند. این روش از جهات گوناگونی قابل ارزیابی است:

۱. آیا نیازی به این افزوده ها احساس می شود؟

۲. آیا قانون و قاعده ای در این خصوص بیان شده است؟

۳. آیا مترجمان یکسان عمل کرده اند؟

۴. آیا یک مترجم در سراسر ترجمه رویه ای یکسان داشته است؟

۵. آیا افزوده ها موجب تغییر و دگرگونی مفاد آیه نشده است؟

۶. آیا در این خصوص افراط و تفریط دیده نمی شود؟

اینها و مانند اینها مباحث مهمی است که باید مورد دقت و تأمل قرار گیرد ولی بیشتر این مباحث از بحث ما خارج است لذا تنها به مواردی پرداخته می شود که لغزش ترجمه ها را در پی داشته باشد.

لغزش در افزوده های تفسیری را می توان در چند بخش ملاحظه کرد.

۱. افزوده های تفسیری و توضیحی که مفاد آیه را دگرگون می سازد.

۲. افزوده هایی که موجب تضییق نطاق وسیع آیه می شود و قرینه پیوسته ای بر آن تطبیق نیست.

۳. افزوده‌هایی که موجب توسعه نطاق آیه می‌شود بدون وجود قرائنی پیوسته .

۴. افزوده‌هایی که نکته یا نکاتی از آیه را پوشیده می‌دارد .

۵. افزوده‌هایی که رسایی آیات را مخدوش می‌نمایاند .

پیش از ورود به بحث و ارائه نمونه‌هایی از آنچه یاد شده بیان این نکته ضروری است که برخی از آن چه افزوده به حساب می‌آید، با توجه به قرائن پیوسته و سیاق کلام، به روشنی استفاده می‌شود این گونه افزوده‌ها در حقیقت بازگردان متن است و افزوده تفسیری به حساب نمی‌آید لذا به نظر می‌رسد که حتی اگر در متن ترجمه هم آورده شود نه تنها لغزشی به حساب نمی‌آید که اگر داخل پرائنتر و گروه نهاده شود قابل تأمل است . مثلاً در آیه شریفه «و من آیاته أن خلق لکم من انفسکم ازواجاً» (روم، ۳۰/ ۲۰) بی تردید «من» در «من انفسکم» بیانگر جنس و نوع است و ممکن نیست نشوئبه شمرده شود لذا اگر در ترجمه آن، کلمه جنس یا نوع در متن ترجمه آید و نوشته شود: «برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید» نه تنها شایسته نقد نیست بلکه اگر کلمه جنس در پرائنتر و مانند آن آید جای سؤال و تأمل است زیرا کلمه جنس از حرف «من» در آیه شریفه به روشنی استفاده می‌شود . بنابراین در این مبحث سخن در افزوده‌هایی است که قرائن پیوسته آن را حکایت نمی‌کند بلکه مجرد توضیح و رفع اجمال و ابهام از ترجمه، و گویاتر و رساتر کردن حقایقی است که آیات شریفه بیانگر آنهاست .

۱۳ . من بعد وصیة یوصی بها أو دین

اینک ترجمه‌هایی از این بخش از آیه را مرور می‌کنیم .

«(همه اینها) ، بعد از انجام وصیتی است که او کرده و بعد از ادای دین است» (مکارم شیرازی)

«(این تقسیم‌ها) پس از (انجام) آن وصیتی است که می‌کند یا (پرداختن) وامی (که

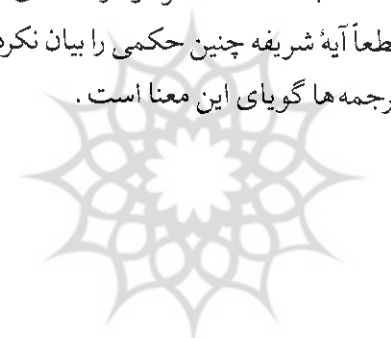
دارد)» (گرمارودی)

بررسی :

در غالب ترجمه‌ها از جمله ترجمه‌های یاد شده کلمات «انجام» و «پرداختن» و «ادای» افزوده تفسیری به حساب می‌آید زیرا معادل آن در آیه شریفه نیست و قرائن پیوسته نیز آن را حکایت نمی‌کند و معنایی را نشان می‌دهد که از آیه شریفه بر نمی‌آید بلکه خلاف آن استفاده می‌شود . توضیح اینکه، جمله «پس از انجام آن وصیتی است که می‌کند» یا «پس از انجام وصیتی است که کرده» دلالت دارد بر اینکه سهم الارث وارثان آنگاه به آنها می‌رسد و می‌توانند میان خودشان تقسیم کنند که وصیت‌های متوفی را انجام داده باشند .

در حالی که «من بعد وصیة» در آیه شریفه قیدی است برای اصل سهام یعنی سهام مذکور به

تمامی ترکه تعلق نمی گیرد. بلکه به بعد از مقدار وصیه تعلق می گیرد به تعبیری دیگر مالکیت وارثان از ترکه متوفی که حرف «لام» در «لِلذَكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَى» و «فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» و... دلالت بر آن دارد مقید می شود به پس از مقدار وصیت و به تعبیری دیگر مشمول مقدار وصیت نمی شود. و این ربطی به انجام وصیت ندارد. و همچنین است افزوده «پرداختن» در «پس از پرداختن و امی که دارد». یا «بعد از ادای دین است» در آیه شریفه سخنی از پرداختن و ادای دین به میان نیامده است بلکه بیان می کند که سهام ارث به مقدار دین تعلق نمی گیرد و وارثان بجز مقدار دین را مالک می شوند. بنابراین لازم نیست دیون متوفی پرداخت شود یا وصیت های او انجام گیرد تا وارثان مالک سهام خویش گردند، در حالی که ترجمه های مذکور به روشنی می رساند که تا وصیت های متوفی انجام نگیرد و تا دیوان او پرداخت نشود وارثان سهم خویش را نمی برند. برای روشن شدن حقیقت اگر فرض کنیم متوفی وصیت کرده است که مسجدی بسازند یا برای او حج بجای آورند یا... آیا وارثان باید صبر کنند تا مسجد ساخته شود و در ماه های آینده حج برای او گزارده شود سپس سهام را تقسیم کنند. قطعاً آیه شریفه چنین حکمی را بیان نکرده، و نه فقیهان این چنین فتوا داده اند. در حالی که ظاهر ترجمه ها گویای این معنا است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه علمی و پژوهشی
فصلنامه علمی و پژوهشی

۱. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، ۱۳۷۶.
۲. موسوی گرمارودی، سید علی، ترجمه قرآن، ۱۳۸۳.
۳. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن.
۴. موسوی گرمارودی، سید علی، ترجمه قرآن.
۵. رضایی اصفهانی و همکارانش، ترجمه قرآن، ۱۳۸۳.
۶. مکارم شیرازی، ناصر، در ترجمه آیه ۴۳ اعراف.
۷. موسوی گرمارودی، سید علی، ترجمه قرآن.
۸. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن.
۹. «پروردگار جهانیان» موسوی گرمارودی، فولادوند، مکارم شیرازی.
۱۰. طبرسی، مجمع البیان، ۷ و ۸/۵۷۸.
۱۱. زمخشری، محمود، الکشاف، ۱/۴۸۶.